

## 7 و 8 ثوردوسياه روزننگين و فاجعه بار در تاريخ افغانستان!

سوسيال امپرياليسم شوروي مانند هر قدرت امپرياليستي ديگر با صدور سرمايه به کشورهای تحت سلطه در آسيا، افريقا و امريكای لاتين و تحت سلطه قرار دادن اين کشورها به صدور اندیشه های رويونيستي و ضدانقلابی اش نیز مبادرت می کرد تا قشر "روشنفکر" مزدوری را به لحاظ فکری و سياسی وابسته اش سازد که در مواقع مقتضی بتوانند منافع غارتگرانه امپرياليستي اش را در اين کشورها تأمین نمایند. با ورود سرمايه های سوسيال امپرياليسم شوروي به کشور بعد از سال 1956 ميلادی، به مرور زمان کشور به وابستگی اقتصادی، سياسی، نظامی و فرهنگی اتحاد شوروي سوسيال امپرياليستي کشيده شد و تحت سلطه اين قدرت امپرياليستي نیز قرار گرفت. در آن زمان در نظام سلطنتی خاندان نادر خان، دادود منحيث صدراعظم همه کاره نظام، دلبستگی خاصی در وابستگی به اتحاد شوروي سوسيال امپرياليستي داشت. و همان بود که سوسيال امپرياليسم شوروي بيش از ديگر کشورهای امپرياليستي در افغانستان تسلط گسترده و همه جانبه يافت. اين تمایل داوود به داشتن روابط و وابستگی همه جانبه به دولت سوسيال امپرياليستي شوروي، هر چه بيشتر زمينه را برای اين کشور مساعد ساخت تا بتواند نفوذ شبکه های جاسوسی (جی. اریو) را در اردو و شبکه (ک. گ. ب) را در عرصه های مختلف ديگر در کشور گسترش داده و افراد زیادی از عناصر بومی را در اين دوشبکه جاسوسی جلب و جذب نماید. دولت شوروي سوسيال امپرياليستي از يکطرف با دادن بورسهای تحصیلی در بخش اردو و ديگر رشته های علمی و فنی و تأسیس فاکولته پولی تخنيک و تخنيکها در کشور و از طرف ديگر با تشکيل حزب رويونيست "خلق" در ماه جدی سال (1343) خورشیدی توانست عناصر معینی از "روشنفکران" و تحصیل کرده های اپورتونيست و جاه طلب را جلب و جذب نماید و به خدمت بگيرد. اين "حزب" رويونيستي در ابتدای ايجادش بابلند کردن شعارهای به ظاهر "مترقی" و "انقلابی" توانست تعداد نسبتاً زیادی از "روشنفکران" متعلق به طبقه خرده بورژوازی شهری و طبقه دهقان را جذب نماید. و علاوه بر تحصیل کرده های از تعلقات طبقه فئودال و ملاک و تاجر کمپرادور و فرزندان عالی رتبه های رژیم سلطنت نیز جذب اين حزب رويونيستي وابسته به سوسيال امپرياليسم "شوروي" شدند. اين حزب بورژوائی با مساعدتهای دولتی که از طريق حمايت داوودخان و ديگر عالی رتبه های رژیم داشت و از حمايت سفارت دولت "شوروي" نیز در کابل برخوردار بود، توانست در بخشهای های مختلف دولت نفوذ کرده و منحيث ستون پنجم عمل نماید. اما خوشبختانه با تشکيل "سازمان جوانان مترقی" (مارکسيست-لنينيست-اندیشه مائوتسه دون) در سال (1344) و آغاز فعاليتهاي علنی اش از طريق جريان دموکراتیک نوين در سال (1347) که به طور گسترده به افشای ماهيت ايدئولوژیک-سياسی "حزب دموکراتیک خلق" و وابستگی و مزدوری رهبران آن به دولت "شوروي" پرداخت؛ اين حزب نه اينکه نتوانست در جامعه توسعه و گسترش بيشتر يابد که تعدادی از روشنفکران واقعبين با آگاهی از ماهيت رويونيستي و مزدوری "حزب دموکراتیک خلق" و ماهيت سوسيال امپرياليستي اتحاد شوروي، صفوف اين حزب را ترک کردند. بعداً اين "حزب" بر اساس اختلافات سلیقه ای درونی رهبری اش به دو به فرکسيون "خلق" و پرچم منشعب شدند و تحت عنوان همین حزب و بر مبنای همان ايدئولوژی و خط و مشی سياسی آن در سطح جامعه فعاليت می کردند.

در ماه سرطان سال 1352 داوود خان به همکاری فرکسيون نظامی حزب "دموکراتیک خلق" در ارتش کودتای نظامی "سفیدی" را علیه ظاهر شاه انجام داد که از حمايت همه جانبه اتحاد شوروي سوسيال امپرياليستي برخوردار بود. در رژیم جمهوری داوود از صدر تا ذیل هر دو جناح "حزب خلق" شرکت داشتند و در اين شرایط زمينه نفوذ آنها بيش از پيش در ارتش و سازمان جاسوسی رژیم جمهوری داوود نیز ميسر گرديد. کودتای (26 سرطان) از جهتی مقدمه چینی ای بود برای کودتای (7 ثور سال 1357). بعد از آنکه داوود نتوانست کمکهای اقتصادی و مالی مورد نظر را در جهت پيشبرد برنامه های اقتصادی اش از دولت دوست ديرينه اش (اتحاد شوروي سوسيال امپرياليستي) دريافت کند، بجانب کشورهای

منطقه از جمله دولت پادشاهی ایران و دولت مصر و امپریالیستهای غربی روی آورد، که این اقدام دادوود روی گرداندن از اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی تلقی گردیده و همان بود که رژیم داوود توسط سازمانهای جاسوسی (جی. آریو. وک. گ. ب) و جناح نظامی خلقی پرچمیها در ارتش طی یک کوتای خونین بتاريخ (7 ثور سال 1357) سرنگون گردید. و باندهای مزدور خلقی پرچمی داوود خان ولی نعمت و حامی سابق شان را با تمام اعضای فامیل آن قتل عام کردند. و همچنین طیارات و پیلوتهای روسی بیش از دوهزار تن از ارتشیان طرفدار دادوود را در ارگ ریاست جمهوری نیز قتل عام نمودند.

باند رویونیست خلقی پرچمیها با بوق کرنا کوتای خود را "انقلاب" خواندند و برنامه های "اصلاحی" روبنائی چندی را نیز روی دست گرفتند که برنامه اصلاحات ارضی بزرگترین آنها بود. این اصلاحات ارضی بنا بر ماهیت رژیم کودتائی یک اصلاحات ارضی بورژوائی بود که در جهت تقویت پایه های اقتصادی خود رژیم و فراهم آوری زمینه های بهره کشی بیشتر برای سرمایه های سوسیال امپریالیستی انجام شده بود. در این اصلاحات ارضی، دولت کودتائی هزاران جریب زمین مرغوب را تصاحب کرد تا بخش سرمایه دولتی را تقویت نماید. رویونیستهای خلقی پرچمی کودکانه تصویری کردند که با انجام اصلاحات ارضی فنودالیزم را "نابود" می کنند و زمینه را برای سرمایه های سوسیال امپریالیستی در کشور مهیا ساخته و حمایت و پشتیبانی کتله های وسیع دهقانان فقیر و بی زمین را جلب نموده و با مقداری توجه به معاش و بهبود شرایط کارکارگران حمایت آنها را نیز بدست خواهند آورد و همچنین با جلب و جذب و تطمیع "روشنفکران" و تحصیل کرده های اپورتونیست و جاه طلب پایه های رژیم وابسته و مزدور را تحکیم خواهند کرد. ولی دیده شد که حتی همین تصورات و خیالات واهی رویونیستهای خروشچفی و ضد انقلاب هم نقش شدند. و گذشت زمان نشان داد که شعارهای پرطمطراق رویونیستی هرگز ذهن نشین عامی ترین توده های خلق هم نمی شود، چه رسد که آنها را به پذیرند و یا از آنها حمایت و پشتیبانی کنند. و سرانجام ننگ جنایت و خیانت و مردم کشی و وطن فروشی نصیب آنها شده و نام آنها منحصیث جنایتکاران و خیانتکاران و قاتلان مردم ثبت تاریخ کشور شد. اینست سرنوشت محتوم هر باند رویونیست و اپورتونیستی و لوهر قدر "شعار آتشین" و دهن پرکن سر داده و حرفهای میان تهی تحویل بدهد. نا گفته نماند که نتایج و عواقب شوم همه رژیم های کودتائی برای توده های خلق، چه آنهایی که توسط باندهای رویونیستی خروشچفی و یاباندهای مزدور امپریالیستهای غربی در قرن بیستم در تعدادی از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم انجام شدند بهتر از این نبوده اند. بفرض اگر کودتای بالاحصار کابل تحت رهبری رویونیستهای "سه جهانی" سازمان "راهائی" و یا کودتا - قیام "ساما" به پیروزی می رسیدند و تحت رژیمهای "جمهوری اسلامی" آنها به شکل دیگری برای توده های مردم ما و نیروهای انقلابی مردمی جز فواج چیز دیگری ببار نمی آورد. و بدون شک کمونیستهای انقلابی که ماهیت ارتجاعی آن رژیمهای کودتائی را که اصل و نسب "شعله ای" هم داشتند افشا می کردند؛ به یقین که هیچکدام آنها جان سالم بدر نمی بردند.

چون رژیم کودتائی باندهای رویونیست و مزدور خلقی پرچمیها فاقد پایه توده ای و تا مغز استخوان ارتجاعی و مزدور امپریالیسم (خاصاً سوسیال امپریالیسم روسی) بودند؛ از یکطرف جزئی ترین انتقاد طیفهای مختلف مخالفین سیاسی شانرا تحمل نمی کردند و از جهت دیگر به لحاظ ماهیت ایدئولوژیک - سیاسی و خصلت طبقاتی این حزب رویونیست و رژیم ضدانقلابی و ضد مردمی، از دشمنان قسم خورده جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) و سایر جریانات سیاسی مترقی و میهن پرست بودند؛ از این رودر اولین مرحله فعالین این جنبش ها خاصاً منسوبین جریان دموکراتیک نوین را مورد حمله قرار داده و صدها تن آنها را بدون محاکمه اعدام و یا زنده بگور کردند. این باندهای رویونیست مزدور حتی به عامی ترین توده های مردم هم رحم نکرد و آنها را به "جرم" آزادی خواهی و میهن دوستی و حتی برخی را "بجرم" داشتن ریش و نماز خواندن دستگیر و بعد از شکنجه های وحشیانه به جوخه های اعدام سپردند. این رژیم مزدور که اغواگرانه نام "دموکراتیک" بر خود نهاده بود از جمله ضد دموکراتیک ترین رژیمها محسوب می شد. این رویونیستهای خاین و مزدور روسی ده چند بیشتر و وحشیانه تر از کودتاهای خونین جنرال سوهارتودر اندونیزی، کوتای موسی چومبه در کانگو و کودتای جنرال پنوشت در چیلی که به کمک

و حمایت مستقیم امپریالیسم امریکا انجام شدند، علیه نیروهای انقلابی و مترقی و توده های خلق کشور جنایت کردند.

رژیم کودتائی خلقی پرچمی ها اختناق و استبداد فاشیستی رادر کشور حاکم کردند تا که پوتانسیل فشار این همه استبداد و اختناق و زندان و شکنجه و اعدامهای وحشیانه و جنایتکارانه به نقطه ای انفجار رسید و توده های خلق تحت ستم و استبداد و بی عدالتی مانند آتش فشان ناگهان طغیان کردند و ضربات مهلکی بر رژیم کودتائی وارد آوردند. اولین شورش خودبخودی توده های خلق در ولسوالی دره صوف ولایت سمنگان در (12) ماه حوت سال 1357 و دومین شورش و قیام سراسری در ولایت هرات بتاریخ (24) حوت (1357) صورت گرفت و فردای آن مردم ولایت بادغیس قیام کردند و ضربات مرگباری بر رژیم منحوس خلقی پرچمیها وارد کردند. و به همین صورت قیامها و شورشهای خودبخودی در مناطق مختلف کشور علیه رژیم مزدور روسی صورت گرفت که توسط رژیم مزدور سرکوب خونین شدند. بعد از وقوع کوتای ننگین (7) ثور بخشهای مختلف جنبش چپ مربوط به جریان دموکراتیک نوین در سطح گسترده ای ماهیت ضدانقلابی و ضد مردمی این کودتا و رژیم کودتائی را برای توده های خلق کشور افشا کردند و تا حد توان در قیامهای خودجوش مردم شرکت نمودند و در مبارزه مسلحانه علیه رژیم باندهای خلقی پرچمی و اشغالگران روسی در کنار توده های خلق ایستادند. اما بر اثر ضعف و عدم آمادگی جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) و از جهتی خیانت و تسلیم طلبی رویزیونیسم و اپورتونیسم عمدتاً "رهائی" و "ساما" موجب گردید که مبارزه مسلحانه توده های خلق علیه رژیم مزدور و اشغالگران روسی تحت رهبری نیروهای ارتجاعی اسلامی قرار گرفتند. این همه شورشها و قیامهای و اعتراضات و ناراضیهای گسترده و همگانی نشان می داد که این رژیم رویزیونیست مزدور چقدر بی پایه و منفور توده های خلق کشور بود. ولی بی شرمانه و با وقاحت تمام شعار "انقلاب" و "خدمت به مردم و میهن" سر می داد. چنانکه امروز رویزیونیستها و اپورتونیستها مرتد و طرد شده از جنبش انقلابی پرولتری، چه آنهاست که مستقیماً به خدمت امپریالیستهای امریکائی و ناتو و دولت مزدور مرکزی قرار گرفته اند و چه آنهاست که در کشورهای غربی بسر می برند و صحبت از "انقلاب" دارند؛ ولی در عمل خائنه و جنایتکارانه علیه نیروهای جنبش انقلابی پرولتری (م-ل-م) برای امپریالیسم و ارتجاع بصورت مخفی و علنی جاسوسی می کنند و چون موسوی و میرویس محمودی هویت فعالین جنبش انقلابی پرولتری را به امپریالیسم و ارتجاع افشا می نمایند. و ردیالنه تر اینکه این عمل خائنه و ضدانقلابی و ضد اخلاق انسانی را انجام "وظیفه انقلابی" شان می دانند.

رژیم کودتائی در مرحله اول تحت رهبری باند "خلقی" ها هزاران انسان بی گناه را سربسته نیست کرد و آنچه از وحشت و بربریت بود علیه خلق مظلوم و ستمدیده کشور دریغ نکرد. تا که این رژیم ضد مردمی و مزدور تحت رهبری حفظ الله امین خونخوار در زیر ضربات قیامها و شورشهای خودبخودی توده های خلق و تداوم جنگهای گوریلانی در لبه پرتگاه سقوط قرار گرفت. سوسیال امپریالیسم روسی که رژیم دست نشانده اش را در معرض سقوط می دید و از طرف دیگر تضاد بین دوا بر قدرت امپریالیستی روسی و امپریالیسم امریکا (که در رأس دابلوک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی و دو پیمان نظامی قدرتمند "وارسا" و "ناتو" قرار داشتند و در جهت تسلط بر جهان به رقابت می پرداختند) بیش از قبل شدت یافته و تقریباً جهان در آستانه جنگ جهانی سوم قرار گرفته بود. سوسیال امپریالیسم "شوروی" این تزاران نوین که مانند تزاران کهن اسلاف شان خواب تسلط بر افغانستان و رسیدن به آبهای بحر هند را می دیدند به افغانستان لشکر کشی کرده و آنرا به اشغال نظامی و تحت سلطه استعماری شان در آوردند و دولت مزدوری به رهبری بیرک "کارمل" این شاه شجاع دوم از جناح مزدور پرچم تشکیل دادند. سوسیال امپریالیستهای روسی و رژیم تحت رهبری باند پرچم طی بیش از یک دهه حدود دو میلیون تن از مردم ما را وحشیانه کشتند؛ صدها تن از روشنفکران انقلابی و مترقی و آزادی خواه را دستگیر و بعد از شکنجه های وحشیانه اعدام کردند؛ با بمباران عمدی هزاران قریه را ویران و خالی از سکنه ساختند و بیش از پنج میلیون از هموطنان ما مجبور به ترک کشور شدند و در کشورهای پاکستان و ایران در شرایط مشقت باری گرفتار آمدند که تا کنون ادامه دارد. خلاصه رژیم کودتائی رویزیونیستهای خلقی پرچمی و بادیاران روسی آنها طی یک و نیم دهه آنچه از ستم و مظالم و کشتار و جنایت و ویرانگری بود علیه خلق و میهن انجام دادند

که تا هنوز زخمهای آنها التیام نیافته و این همه وحشت و جنایت و کشتار و تجاوز باند رویزیونیست خلقی پرچمی و دیگر شرکای جرم شان مانند "سازا" و دیگر گروه های روسی در خاطره های نسل در نسل مردم ما باقی خواهند ماند و تا ابد برای باند های جنایتکار و خاین مزدور و بداران خارجی آنها ننگ و نفرین خواهند فرستاد. خلقهای ملیتهای مختلف افغانستان با همه فقیر و گرسنگی و بیچارگی و در بدری بر اساس روحیه آزادی خواهانه جنگهای چریکی را علیه رژیم مزدور و اشغالگران روسی ادامه دادند و هرگز تسلیم دشمنان خلق و میهن نه شدند. خلقهای این کشور فقیر و ناتوان با احساس عالی وطن دوستی ابر قدرت سوسیال امپریالیسم روسی را که از کمک و حمایت همه جانبه پیمان "وارسا" و رژیم های ارتجاعی چندی از کشورهای وابسته اش برخوردار بود؛ شکست نظامی دادند که مجبور به پذیرش شکست نظامی اش در برابر جنگ و مقاومت مردم ما شده و قوایش را بعد از ده سال از افغانستان خارج نمود.

با خروج ارتش اشغالگر روسی رژیم دست نشانده به رهبری جنرال نانجیب خادیسیت جلا د ، بیش از دو سال نتوانست دوام آورد و مواجه به سقوط گردید. اما بر اساس تباری دوا بر قدرت امریکا و "شوروی" در قرارداد "ژنیو" در ماه اپریل سال 1988؛ سران رژیم مزدور روسی با سران تنظیمهای ارتجاعی اسلامی مزدور امپریالیستهای غربی و دولتهای ارتجاعی منطقه (پاکستان و ایران و عربستان) که حاصل مبارزات خلق ما را در جنگ علیه رژیم مزدور و اشغالگران روسی تصرف کرده بودند، با هم به تفاهم و سازش رسیده و دولت نام نهاد اسلامی را تشکیل دادند. دولت ارتجاعی اسلامی متشکل از بخشهای زیادی از پرچمی خلقی ها "سازائیهها، ملیشه های مزدور تحت رهبری دوستم ملک و سید نادر منصور و لطیف پیرام و دیگر گروه های جانی و مزدور بتاریخ (8) ثور سال (1371) تحت رهبری صبغت الله (مجددی) این نوکر کهنه کار استعمار و امپریالیسم، در کابل اعلام گردید. از آنجاییکه هریک از این گروه ها و تنظیمهای "جهادی" قلابه مزدوری یک و یا چند کشور امپریالیستی و ارتجاعی را برگردن داشتند و هر کدام آنها خاصتاً گروه های نیرومند تر آنها مانند جمعیت اسلامی ربانی و شورای نظار مسعود، حزب اسلامی گلب الدین، حزب وحدت و دیگران تلاش می کردند که سهم عمده را در دولت اسلامی در قبضه داشته باشند. این باندهای وحشی و جنایتکار بر سر تقسیم غنایم با هم به توافق نرسیده و تضادهای درونی آنها تشدید گردید و جناح های پرچمیها و ملیشه ها هم بنا بر اقتضای منافع غارتگرانه خود و بداران روسی شان با هریک از این تنظیمهای اسلامی در ائتلاف قرار می گرفتند. جنگ غارتگرانه و ویرانگر بین این همه باندهای ارتجاعی و جنایتکار مزدور مشتعل شد و طی چهار سال اول بیش از (60) هزار تن از مردم مارا در شهر کابل و دیگر ولایات کشور و حشیانه بقتل رساندند، صدها هزار تن مجبور به ترک خانه و کشور شدند. این باندهای غارتگر و تبه کار و دشمنان قسم خورده مردم و میهن بنام حکومت "عدل اسلامی" طوفانی از وحشت، غارتگری و تجاوز به عنف و دزدی و بی ناموسی و ویرانگری در شهر کابل براه انداختند و شهر کابل را ویران کردند و کشور را بیش از قبل در همه عرصه ها به تباهی کشیدند؛ کشور بین باندهای مسلح جانی تقسیم گردید و ملوک الطوائفی برقرار شد؛ امنیت و مصئونیت جانی و مالی برای توده ها مردم از کشور رخت بر بست و در هر ولایت و ولسوالی حکومتی از باندهای مسلح جهادی و ملیشه های مزدور روسی و خلقی پرچمیها تشکیل گردیدند. در این دوره مردم بلاکشیده ای ما ستمگری و جنایت مشترک باندهای مزدور روسی و امپریالیستهای غربی را با گوشت و پوست تا مغز استخوان تجربه می کردند.

بعد از آنکه دولت ائتلافی اسلامی تحت رهبری ربانی مسعود جنایت و وحشت و تجاوز و غارتگری "نوع اسلامی" را تا سرحد غیر قابل تحملی برای مردم ما رساند؛ امپریالیسم امریکا و دولت های پاکستان و عربستان حامیان سابق آنها تصمیم به تعویض این رژیم با رژیم اسلامی "خالص تری" گرفتند و گروه مزدور تازه نفس دیگری ، یعنی "تحریک اسلامی طالبان" را مامور ساختند تا رژیم اسلامی تحت رهبری ربانی مسعود را که دیگر امکان تداوم را از دست داده بود ساقط نمایند. از آنجاییکه مردم ما از شر جنایت و وحشت دولت اسلامی به آخرین رمق رسیده بودند؛ در ابتدا تا حدی از گروه طالبان استقبال کردند؛ ولی به مرور زمان که امارت اسلامی طالبان پایه می گرفت ماهیت قرون وسطائی آن هم برملا می شد. تحریک اسلامی طالبان توسط ارتش القاعده تحت رهبری اسامه بن لادن و طالبان پاکستانی

و ارتش ملیشه دولت پاکستان و جنرالهای پاکستانی کمک و حمایت همه جانبه می شد. جنگ ارتجاعی و خانمانسوزیین دوطیف ازمعدعیان نظام "عدل اسلامی" برای مدت شش سال ادامه یافت. طالبان و دیگرگروه های وحشی اسلامی قرون وسطائی کشور را ملک طلق خویش و توده های مردم را چون "برده های زرخرید" شان می پنداشتند و آنچه از وحشت و جنایت و مظالم به شیوه های قرون وسطائی بود بر توده های خلق ستم کشیده اعمال کردند. تاکه با فروپاشی برجهای مرکز تجارت جهانی در نیویورک و تخریب تعمیر پنتاگون بر اثر حملات تروریستی بتاریخ (11) سپتمبر (2001) که دولت امریکا آنرا به گروه القاعده نسبت داد و تصمیم به سرنگونی رژیم طالبان را گرفت و به این بهانه در صدد تطبیق نقشه های سلطه جویانه و غارتگرانه اش در افغانستان و منطقه گردید و کشور و مردم ما را مورد حملات نظامی قرار داده و بعد از سقوط رژیم طالبان، امریکا و ناتو سلطه استعماری شانرا بر کشور تحکیم کردند و دولت دست نشانده ای متشکل از همه گروه های جنایتکار و مزدور و قاتل مردم تحت رهبری کرزی مزدور تشکیل دادند که تاکنون کشتار خلق ما توسط آنها و باندهای مزدور طالب و گلب الدین و حقانی ادامه داشته و شنیع ترین جنایات و تجاوزات را بر توده های خلق کشور رومی میدارند. در تحلیل نهائی و در حقیقت امرزمینه های همه این تجاوزات و اشغالگریها و تسلط استعماری قدرتهای مختلف امپریالیستی و مداخلات دولتهای ارتجاعی پاکستان و ایران عربستان بر کشور و تشکیل رژیمهای ارتجاعی و مزدور امپریالیسم و این همه ویرانی و بربادی کشور و مردم و فرار میلیونها تن از کشوری سی و پنج سال اخیر و نابودی ده ها سال دست آوردهای معنوی و مادی توده های خلق ما؛ بیش از همه نتیجه ای شوم فاجعه ننگین (7) ثور 1357 است که عاملین اصلی آن همین باندهای رویزیونیست مزدور و جنایتکار خلقی پرچمی ها و بادران روسی شان هستند.

- مرگ برامپریالیستهای اشغالگرا امریکائی و ناتو و متحدین آنها و دولت مزدور کرزی!
  - مرگ بر باندهای رویزیونیست جنایتکار، قاتل و میهن فروش خلقی پرچمیها و هم قماشان آنها، گروه های ارتجاعی اسلامی جهادی و طالبی!
  - پیروزی مبارزات انقلابی پرولتاریا و توده های خلق در افغانستان و سراسر جهان!
- 7 ثور سال 1392 (27 اپریل 2013)  
(پولاد)